

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۳، پیاپی ۹۹، بهار ۱۳۹۱

نام‌های ایرانی دریاهای جنوب ایران

روزبه زرین کوب^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۵

تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۲۰

چکیده

مدت‌هاست که نام «خلیج فارس» توجه عده‌ای از محققان و مورخان را به خود جلب کرده و مطالعات ایشان، پیشینه این نام را نشان داده و اصالت آن را ثابت کرده است. با این همه، نام‌های کهن و کنونی دریای عمان نیز ایرانی است و این نکته تأیید می‌کند که نه تنها خلیج فارس، بلکه تمامی پهنه دریاهای جنوب ایران از دوران باستان، همواره تحت اختیار و زیر نفوذ ایران و ایرانی بوده است. پژوهش درباره نام «دریای اریتره» نشان می‌دهد که برخلاف آنچه در ظاهر به نظر می‌آید، این واژه نه تنها یونانی نیست، که ریشه ایرانی دارد و یونانیان در زمان اسکندر و پس از وی، به عمد، نام ایرانی دریاهای جنوب ایران را تحریف کرده‌اند. افزون بر این، در روزگار اشکانیان و ساسانیان نیز نام دریای عمان به کار می‌رفته است و واژه «عمان» نیز ریشه ایرانی دارد.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارس، دریای عمان، دریای اریتره، اروثراس، دریاهای جنوب ایران.

مقدمه

مناقشه‌ای که در دهه‌های اخیر بر سر نام بخشی از دریا‌های جنوب ایران میان ایرانیان و همسایگان عرب ایشان در گرفته، به طور خاص بر نام خلیج فارس تمرکز یافته است؛ اما آن نام معمول که برخی از همسایگان ایران را خوش آمده است، بنیادی ندارد و مطالعاتی که در این باره انجام شده است، بی‌هویتی این نام‌گذاری را اثبات می‌کند.^۱ با این حال، آنچه در این مطالعات مغفول واقع شده، این نکته است که نه تنها نام بخش غربی دریا‌های جنوب ایران (خلیج فارس) پیشینه ایرانی آن را نشان می‌دهد، بلکه بخش شرقی این آب‌ها (دریای عمان) نیز از دوران باستان، نامی ایرانی داشته و نام کنونی آن نیز ایرانی است. البته، این نام‌گذاری‌ها در نتیجه این است که تمامی دریا‌های جنوب ایران و حتی سواحل دو سوی این آب‌ها در روزگاران پیش از اسلام، همواره تحت تأثیر فرهنگ ایرانی و زیر نفوذ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان بوده است. از آنجا که عده‌ای از نامداران مطالعات ایرانی، پیش‌تر اسنادی متقن در باب اصالت نام خلیج فارس عرضه داشته‌اند، در آنچه از پس خواهد آمد، پهنه دریا‌های جنوب ایران به صورت مجموعه‌ای واحد نشان داده می‌شود و به ایرانی بودن نام بخش شرقی این آب‌ها (دریای عمان) توجه می‌گردد.

۱. اهمیت دریا‌های جنوب ایران در جهان کهن

موقعیت و موضع راهبردی خلیج فارس و دریای عمان سبب شده است که از اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم ق. م، این آب‌ها به مسیر اصلی بازرگانی میان بین‌النهرین و هند تبدیل شود؛ راهی که از آن، چوب‌ها و سنگ‌های با ارزش و نیز فلزات پرفایده، مانند مس، جابه‌جا می‌شده است (Salles, 1990: 126). با این همه، تجارت میان دنیای آشوری و جهان هندی از اوایل هزاره یکم

۱. برای بررسی بعضی از پژوهش‌ها درباره پیشینه و اصالت نام خلیج فارس، نگاه کنید به:

- خلیج فارس (مجموعه مقالات سمینار خلیج فارس)، ج ۱، (تهران: اداره کل انتشارات و رادیو، ۱۳۴۱).

- مجموعه مقالات خلیج فارس، (تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۶۹).

- خلیج فارس در نگاه ایرانیان، به کوشش امیر هوشنگ انوری، (تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۶).

- خلیج فارس در حدیث دیگران، به کوشش امیر هوشنگ انوری، (تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۶).

ق. م. توسعه بیشتر یافت و از اواسط سده نهم ق. م. در روزگار شلمانزیر سوم آشوری (حک: ۸۵۸-۸۲۴ ق. م.)، تا میانه سده ششم ق. م. در زمان نیونائید (حک: ۵۵۵-۵۳۹ ق. م.)، فرمانروای کلدانی بابل، بندرگاه‌های شمالی خلیج فارس و دریای عمان به منزله مراکز واسط در این بازرگانی پررونق شناخته شد (ibid.: 114).

از این رو، بی تردید از عصر کورش تا دوره داریوش سوم هخامنشی، دریا‌های جنوب ایران یکی از مهم‌ترین محورهای مبادلاتی میان شرق و غرب شاهنشاهی هخامنشی بوده است.^۱ نه تنها برپایه یکی از کتیبه‌های داریوش یکم در شوش (DSf، سطرهای ۴۰-۴۵) می‌توان احتمال داد که نقره و چوب آب‌نوسی که از مصر، و عاجی که از حبشه و سند برای ساخت کاخ او به کار رفته (Kent, 1953: 143-144)، از طریق دریای عمان و خلیج فارس به شوش رسیده است، بلکه روایت هرودت که می‌گوید دارچین از سرزمین دیونوسوس^۲ به قلمرو عرب‌ها می‌رسیده (Herodotus, 1942: 3/ 111) نیز مؤید استفاده مکرر از آب‌های جنوب ایران به منزله یکی از مراکز پرآمدو شد بازرگانی در عصر هخامنشی است. اینکه در این گزارش، سرزمین دیونوسوس، حبشه و مصر است (ibid.: 2/ 146) یا هند (Salles, 1990: 127)، تردید و شبهه‌ای در اصل موضوع وارد نمی‌کند. در پایان عصر هخامنشی، اهمیت اقتصادی و تجاری دریا‌های جنوب ایران به قدری چشمگیر بود که به روایت آریان در *آنا‌باسیس*، اسکندر مقدونی آرزو داشت سواحل و جزایر خلیج فارس به فنیقیه دیگری تبدیل شود (Arrian, 1966: 19). در واقع، اسکندر قصد داشت راهی بازرگانی از سند تا دجله و فرات برقرار کند و از آنجا مسیری دریایی از طریق دریای سرخ به سوی رودخانه نیل بگشاید (Savory, 1980: 9).

با فتح بابل به دست کورش (۵۳۹ ق. م.)، قلمروهای جنوبی خلیج فارس و دریای عمان نیز به دست ایرانیان افتاد و سرزمین‌های دو سوی این منطقه به مجموعه‌ای واحد تبدیل شد؛ زیرا سرزمین‌های ساحلی جنوب خلیج فارس و دریای عمان پیش‌تر، تابع یا متحد پادشاهان آشوری و کلدانی بابل بودند. چنان‌که برخی از محققان نشان داده‌اند، برطبق یک متن آشوری، در حدود

۱. درباره اهمیت سواحل و بنادر خلیج فارس در عصر هخامنشی، نگاه کنید به: وثوقی، ۱۳۸۴: ۳۲-۴۷.

سال ۶۴۰ ق. م، پاد^۱ که فرمانروای سرزمین قَد^۲ بوده، به نینوا رفته است تا به آشوربانیپال (حک: ۶۶۸-۶۲۷ ق. م.) خراج بپردازد (Potts, 1985: 82). البته قَد، نام اکدی شبه‌جزیره عمان در آن ایام بوده است (ibid.: 81).

موضوعی که در بحث حاضر کمتر به آن توجه شده، تأسیس نیروی دریایی هخامنشیان در روزگار کمبوجیه (پیش از فتح مصر در ۵۲۵ ق. م.) و سپس، گسترش آن در روزگار داریوش یکم و خشایارشا (77-47: Wallinga, 1987). بدیهی است که هخامنشیان با دراختیار گرفتن تمامی آسیای غربی و مصر، برای ایجاد یک شاهنشاهی یکپارچه و پایدار نیاز به ناوگان دریایی نیرومندی داشتند (Savory, 1980: 8). اما آنچه از متن‌های یونانی دریافت می‌شود، فقط حضور ناوگان جنگی ایران در سواحل شرقی دریای مدیترانه است. در تمامی این گونه نوشته‌ها، هیچ نشانی از کشتی‌های رزمی هخامنشی در خلیج فارس و دریای عمان نیست. افزون بر این، در متن‌های بازمانده از عصر هخامنشی یا در نوشته‌های مربوط به آن دوران، هیچ‌گاه از فتح نظامی منطقه‌ای در سواحل یا جزایر خلیج فارس و دریای عمان سخنی در میان نیست و روایتی هم در باب تحت سلطه درآوردن اقوام و مردمان این نواحی وجود ندارد (Salles, 1990: 113). هرچند این نکته در ابتدا عجیب به نظر می‌آید، دلیل آن پیداست: سواحل دو سوی این دریاها در اختیار ایرانیان بوده است و هخامنشیان این منطقه را بخشی از سرزمین‌های داخلی قلمرو خود می‌دانستند. در واقع، به سبب نبود احساس خطر از جانب بیگانگان یا دشمنان، دلیلی برای استقرار ناوهای جنگی و سازمان دفاعی دریایی در آب‌های جنوب ایران نبوده است.

۲. متن‌های کهن یونانی و دریا‌های جنوب ایران

هرودت گزارشی درباره نواحی بیست‌گانه مالیاتی در شاهنشاهی هخامنشی عرضه می‌کند (Herodotus, 1942: 3/ 93) و آن را مربوط به روزگار داریوش یکم (حک: ۵۲۲-۴۸۶ ق. م.) می‌داند. روزگار پررونق زندگی پدر تاریخ، مقارن عهد اردشیر یکم هخامنشی (حک: ۴۶۵-۴۲۴

1. Pâdè

2. Qadê

ق. م.) است و مشخص نیست که این بخش‌بندی مالیاتی از روزگار داریوش تا دوره اردشیر بی‌تغییر مانده، یا هرودت منعکس‌کنندهٔ اوضاع اداری و اقتصادی زمان خود بوده است. با این همه، از نظر هرودت، شهربانی (= ساتراپی) چهاردهم هخامنشی، شامل سرزمین ساگارتی‌ها، زرنگی‌ها، ثامانی‌ها، اوتی‌ها، موک‌ها و ساکنان جزایر دریای اریتره^۱ می‌شده است که به روایت پدر یونانی تاریخ، شاه بزرگ، «تبعیدی‌ها» را به این جزایر می‌فرستاده است. وجود عده‌ای تبعیدی را در سواحل و جزایر دریای اریتره، کتسیاس و استرابن نیز تأیید می‌کنند. کتسیاس در گزارشی مربوط به دوره اردشیر یکم هخامنشی، از تبعید مگابوزس^۲ به شهر کورتا^۳ در کنار دریای اریتره سخن می‌گوید (Ktesias, 1972: 40). استرابن نیز به نقل از نثارخوس^۴، در یاسالار اسکندر، مطلبی را دربارهٔ دریای اریتره از میثروپاستس^۵، شهربان فروگیا، روایت می‌کند که برپایهٔ آن، داریوش سوم هخامنشی به سببی ناگفته، این شهربان را به جزیرهٔ اگوریس^۶ در دریای اریتره تبعید کرده بوده است (Strabo, 1961: 3/ 5).

در متن‌های یونانی، هر جا که از دریا‌های جنوب ایران سخن گفته می‌شود، بدون تمییز دادن آب‌های دو سوی تنگهٔ هرمز، از «دریای اریتره» نام برده می‌شود. در واقع، یونانیان دست‌کم از روزگار هرودت تا دورهٔ ظهور و حضور اسکندر مقدونی که منجر به انجام سفرهای اکتشافی در آب‌های جنوب ایران نیز شد، از نام دریای اریتره برای معرفی تمامی گسترهٔ پهناور دریا‌های جنوب ایران استفاده می‌کردند.^۷

1. Erythraean Sea
2. Megabyzos
3. Kyrta / Cyrta
4. Nearchus
5. Mithropastes
6. Ogyris

۷. برای آشنایی با برخی از منابع قدیم دربارهٔ دریای اریتره، نگاه کنید به:

- H. Berger, "Erythra thalassa", *Pauly*, (Stuttgart, 1907), Pp. 592-601.
- A. T. Wilson, *The Persian Gulf*, (Oxford, 1928), Pp. 52- 55.
- G. F. Hourani, *Arab Seafaring*, (Princeton, 1951), Pp. 13- 17.

۳. دریای اریتره

از روزگاران باستان، یونانیان و سپس رومیان - و به تبع آن‌ها، اروپاییان و غربیان - دو دریای شناخته‌شده واقع در منطقه آسیای جنوب غربی تا مرزهای آفریقا را با نام واحدی خوانده‌اند: دریای اریتره^۱.

از این دو، یکی دریای سرخ (بحر احمر)، میان شبه‌جزیره عربستان و قاره آفریقا واقع است و دیگری، خلیج فارس و دریای عمان، میان سواحل جنوب ایران و شمال کشور عمان. جالب توجه است که از همان روزگاران باستان، خلیج فارس و دریا‌های جنوب ایران با وجود مزیت‌های مشخص دریای سرخ در امر بازرگانی، همواره رقیب نیرومندی برای دریای سرخ، به منزله مسیر ارتباطی شرق و غرب عالم، بوده، و بنابراین، مورد توجه یونانیان واقع شده است (Savory, 1980: 3). افزون بر این، برخلاف آنچه برخی گفته‌اند، نویسندگان و دریانوردان یونانی، دست کم از روزگار اسکندر مقدونی به بعد، اقیانوس هند را می‌شناخته‌اند^۲ و بنابراین، از نام دریای اریتره، اقیانوس هند را در نظر نمی‌آورده‌اند.

خاستگاه نام «اریتره» را واژه یونانی «اروترا»^۳ یا «اروتروس»^۴ به معنی «سرخ / سرخ‌فام» دانسته‌اند (Schoff, 1913: 50; Muromtsev, 1977: 712). ظاهراً سبب این نام‌گذاری دریای سرخ (بحر احمر)، وجود خزه‌هایی در این دریا بوده که رنگ آب، آن را ارغوانی یا سرخ نشان می‌داده است و از این رو، دریانوردان یونانی آن دریا را «اریتره» یا «دریای سرخ» خوانده‌اند (Sabbly, n. d.: 28). اما چنین تسمیه‌ای درباره نام دریا‌های جنوب ایران معنا ندارد و تصریح یا اشاره‌ای درباره استفاده از صفت سرخ بودن رنگ آب برای نامیدن این آب‌ها با عنوان دریای اریتره در متن‌های قدیم و جدید به کار نرفته است. حتی یک نویسنده چینی سده‌های دوازدهم تا سیزدهم م. / ششم تا هفتم ق.، چائو جو کوا^۵، دریا‌های جنوب ایران را «دریای سبز» خوانده است (Schoff, 1913: 50).

۱. نگاه کنید به:

- *Encyclopedia Americana*, ed. Danbury, (Connecticut, 2006), vol. 10, Pp. 562.

۲. برای نمونه نگاه کنید به: Arrian, 1966: Pp. 18, 20 & 21.

3. erythra

4. erythros

5. Chau-Ju-Kua

355). بنابراین، اینکه یونانیان باستان خلیج فارس و دریای عمان را نیز مانند دریای سرخ، با نام «اریتره» خوانده‌اند، سببی دیگر داشته است؛ چنان که خود یونانیان نیز در این باره روایاتی گوناگون نقل کرده‌اند. یک نمونه از آن‌ها، گزارش دین^۱، اهل کلفن^۲، مورخ یونانی اواخر سده چهارم و اوایل سده سوم ق. م، است که «اریتره» را مأخوذ از نام اروثراس^۳، پسر پرسئوس^۴، دانسته است. به روایت دین، نام اروثراس پس از سفری که وی به سرزمین پارس کرد، از سوی ایرانیان بر دریایی که او در آن دریانوردی کرده بود، نهاده شد (Bosworth, 1997: 78).

کورتیوس روفوس، مورخ رومی اواسط سده یکم میلادی، نیز که روایات مربوط به عصر اسکندر را از منابع کهن گردآوری می‌کرد، «اروثروس»^۵ را به‌عنوان فرمانروای جزایر دریاهای جنوب ایران معرفی کرده و تأکید کرده است که نام دریای اریتره، نه به سبب رنگ آب آن، بلکه به دلیل نام «اروثروس شاه» است (Curtius Rufus, 1976: 8/ 9 & 14; 10/ 1, 13 & 14).

۴. روایت آگاثارخیدس

یک گزارشگر یونانی که اطلاعات جالبی در باب خلیج فارس و دریای عمان ارائه کرده، آگاثارخیدس کنیدوسی^۶ است که در سده دوم ق. م. می‌زیسته^۷ و در حدود سال ۱۲۰ ق. م.، رساله‌ای به نام *درباره دریای اریتره*^۸ تألیف کرده بوده است که متن کامل آن برجای نمانده. او در این رساله، روایاتی درباره خلیج فارس و دریای عمان از یک ایرانی ساکن آتن نقل می‌کند^۹.

1. Dinon
2. Colophon
3. Erythras
4. Perseus
5. Erythrus
6. Agatharchides of Cnidus/ Cnidus

۷. برای آگاهی بیشتر درباره آگاثارخیدس، نگاه کنید به:

- Schwartz, (Ed.), "Agatharchides", *Pauly, Stuttgart, vol.1/ 1 (1893)*, Pp. 739-741.
- G. Sarton, *Introduction to the History of Science*, vol. 1, (Baltimore, 1927) Pp. 185.
8. De Mari Erythraeo

۹. برای دیدن آخرین ترجمه انگلیسی رساله آگاثارخیدس، نگاه کنید به:

(London, 1989).

بخش‌های پراکنده‌ای از نوشته آگاثارخیدس در آثار دیودوروس سیسیلی (Diodorus, 1968: 1/ 48 & 11, 18 & 41; 3/ 10 & 4) و استرابن (Strabo, 1966: 16/ 4) دیده می‌شود؛ اما مفصل‌ترین بخش از متن درباره دریای اریتره در کتاب قتیوس، بطرک یونانی قسطنطنیه در سده نهم م. با نام کتابخانه (فصل ۲۵۰) برجای مانده است.^۱

بخشی از نوشته آگاثارخیدس، درباره اشتقاق نام اریتره، به معنی «سرخ / سرخ‌فام» است. او چهار حکایت در این باره روایت می‌کند که آخرین آن‌ها از زبان یک پارسی به نام «بکسوس»^۲ است که در آتن زندگی می‌کرده است. بکسوس، شکل یونانی نام ایرانی «بوخش»^۳ است که در نام‌های نام‌های ایرانی دیگری چون «بگک بوخش» (= خداداد) که در یونانی به صورت مگابازوس^۴ درآمده درآمده است، نیز می‌توان آن را دید (Justi, 1963: 72; Hinz, 1975: 68). این نام در ایلامی هخامنشی به شکل «پوکش»^۵ در الواح تخت جمشید به کار رفته است (Hallock, 1969: 746; Mayrhofer, 1973: 220).

براساس روایت این ایرانی مهاجر، مردی پارسی به نام «اروتراس» نزدیک دریا و جزایری زندگی می‌کرده که در روزگار مادی‌ها غیرمسکونی بوده است؛ اما به دنبال هجوم شیران به گله مادیان‌های او و گریز دیگر اسپان به سوی دریا و رسیدن آن‌ها به یکی از جزایر، اروتراس نیز با ساختن کِلکی به دنبال آنان رفت و چون آن جزیره را جایگاهی مناسب یافت، تعدادی از مردم تهی دست سواحل روبه‌رو را به جزیره برد و جزیره‌های اطراف را نیز احیا کرد و فرمانروای آن نواحی شد. برپایه این روایت، اروتراس شاه چنان شهرت و محبوبیتی یافت که آن دریا را به نام او خواندند (Strabo, 1966: 3/ 4). استرابن به نقل از نثارخوس و ارنائگراس^۶، آرمگاه اروتراس را در جزیره اگوریس می‌داند (ibid.: 3/ 5) و آریان نیز در کتاب هشتم آناباسیس خود که به «ایندیکا»^۷

۱. برای دیدن این بخش از کتاب قتیوس، نگاه کنید به:

- Photius, *Bibliothèque*, ed. and tr. René Henry, vol. 7, (Paris, 1974).

2. Boxus

3. Bux a

4. Megabazus

5. Puk a

6. Orthagoras

7. Indica

موسوم است، محل گور او را در جزیرهٔ آراکتا^۱ یاد می‌کند (Arrian, 1966: 37). محققان، گاه آگوریس را جزیرهٔ هرمز، و آراکتا را جزیرهٔ قشم دانسته‌اند (مستوفی، ۱۳۳۵: ۵۳؛ Wilson, 1928: 44).

۵. تحریف تاریخ و جغرافیای ایران؛ از یونان باستان تا غرب معاصر

اطلاعات ناقص، مبهم و گاه نادرستی که مورخان و جغرافی‌دانان جهان یونانی در نوشته‌های خویش در باب ایران عرضه کرده‌اند، در برخی موارد، نتایج گمراه‌کننده و ویرانگری در مطالعات جدید تاریخی و جغرافیای تاریخی عصر باستان داشته است. در آنچه به جغرافیای ایران در این روزگاران مربوط می‌شود، دربارهٔ نادرستی‌های مسلّم جغرافیایی و مطابق نبودن گزارش‌های نویسندگان یونانی با مکان‌های شناخته‌شده و عوارض طبیعی، نمونه‌های قابل توجهی وجود دارد؛ به طوری که اسکندر و همراهانش آگاهی درستی از موقعیت جغرافیایی رودخانهٔ سیردریا (سیحون) و رشته کوه‌های هندوکش و قفقاز نداشته‌اند. حتی قطعی نیست که در روزگار باستان، نویسندگان یونانی دریای خوارزم (دریاچهٔ آرال) را می‌شناخته‌اند (Spuler, 1979: 607). این نکته که آریان از رودی به نام تانا^۲ یاد می‌کند، اما تأکید می‌ورزد که این رود، با رودخانه‌ای به همین نام که هرودت به آن اشاره می‌کند، تفاوت دارد، نمونه‌ای از همین اطلاعات مبهم و متفرق نویسندگان یونانی است (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۶۹۳/۲).

با این همه، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد اسکندر و مورخان و جغرافی‌دانان همراه یا هم‌عصرش، به قصد و به عمد، برای تحریف واقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی ایران و مشرق‌زمین نیز کوشش کرده‌اند. این تلاش‌ها، گاه برای تغییر و تحریف نام‌های جغرافیایی بوده است؛ چنان‌که به گزارش آریان، نثارخوس، دریاسالار اسکندر، در سفر دریایی خود که از دهانهٔ سند و به قصد آشنایی با دریاها و سواحل جنوبی ایران آغاز کرده بود، نام یکی از بندرهای شرقی دریای اریتره را تغییر داد و آن را «بندر اسکندر» نامید (Arrian, 1966: 21). استرابن نیز روایت می‌کند که

1. Oaracta

2. Tanais

آریستوبولوس^۱ رودی را که از سغد می‌گذرد [= رود زرافشان / رود سغد]، «پلوتیمتوس»^۲ نامید و این بدان سبب بود که یونانیان نام این رود را تغییر داده بودند (Strabo, 1966: 11/ 5). استرابن همچنین تأکید می‌کند که تاریخ‌نگاران یونانی برای خوشامد سردار مقدونی، مکان وقوع اسطوره هرکول را در سفر به کوه‌های قفقاز - برای نجات دادن پرومتئوس از زنجیر - به هندوکش انتقال دادند و با جعل واقعیات جغرافیایی ادعا کردند که کوه‌های هندوکش و قفقاز یکی است و بنابراین، اسکندر با گذر از هندوکش، در واقع، تمامی مناطق کوهستانی قفقاز را تسخیر کرده و حتی اسطوره‌ای برتر از هرکول است (Strabo, 1966: 15/ 1 & 6- 8). گواه دیگر در تحریف عمدی تاریخ، روایت کورتیوس روفوس، نویسنده دوستدار اسکندر و مؤلف تاریخ اسکندر، است که در شرح جریان نافرمانی سپاه اسکندر از پیشروی به سوی دره رود گنگ، و پذیرش ناخواسته سردار مقدونی، می‌گوید که اسکندر پیش از عقب‌نشینی و بازگشت سپاه، فرمان داد تا اندازه استحکامات پادگان محل استقرار وی و سرابازانش را به شکلی اغراق‌آمیز افزایش دهند. به‌خواست اسکندر، تخت‌خواب‌هایی بزرگ‌تر از قامت انسان‌های عادی ساخته و در آن مکان گذاشته شد تا با بزرگ‌نمایی دروغین در اندازه بقایای مربوط به سپاه مقدونی، اسباب فریب و حیرت آیندگان آماده شود. (Curtius Rufus, 1976: 9/ 3 & 19).

به این ترتیب، یونانیان، چه پیش از اسکندر و چه پس از وی، به‌عمد یا به‌سهو، گام‌های بلندی برای تحریف تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران باستان برداشته‌اند و جالب آنکه، برخی از این گمراهی‌ها، به‌ویژه در تغییر و تصحیف نام‌ها و اعلام جغرافیایی، گاه محققان بزرگ را به اشتباه انداخته است. برای مثال، جرج سارتن، مورخ بزرگ تاریخ علم، در شرح احوال آگاثانرخیدس، وقتی از کتاب او درباره دریای اریتره یاد می‌کند، این تألیف را شامل آگاهی‌های جغرافیایی و نژادشناسی ارزنده‌ای درباره دریای اریتره یاد می‌کند، این تألیف را شامل آگاهی‌های جغرافیایی و با بی‌توجهی، تمایزی میان دریا‌های جنوب ایران و دریای سرخ قائل نمی‌شود!

1. Aristobulus
2. Polytimetus

۶. اریتره؛ نام کهن ایرانی دریا‌های جنوب ایران

برخی از محققان، روایت اصلی و پذیرفته شده از طرف آگاثارخیدس درباره نام دریای اریتره را - که به واسطه یک ایرانی نقل شده است - غیر واقعی دانسته، آن را به شکلی نمادین تفسیر کرده‌اند. به عقیده اسکاف، این روایت ایرانی ریشه در افسانه‌های باستانی داشته و یورش دسته شیران، استعاره‌ای است از حمله سپاه پارسی به نواحی ساحل جنوب ایران که پیامد آن، مهاجرت اجباری بومیان ساکن این نواحی به جزایر نامسکون بوده است (Schoff, 1913: 357-358).

با این حال، با توجه به اهمیت سنت شفاهی نزد ایرانیان باستان^۱، شاید یافتن ریشه‌های واقعی این حکایت چندان هم بعید نباشد. در واقع، بکسوس یا بوخس حکایتی را که نزد ایرانیان شهرت داشته است، برای آگاثارخیدس نقل می‌کند. تکرار این حکایت در منابع یونانی، نشانگر اهمیت آن است. این روایت، دست کم از پایان عصر هخامنشی، یعنی از اواسط سده چهارم ق. م. تا دوره زندگی استرابن در اوایل سده یکم میلادی، مشهور، و بنابراین، در میان ایرانیان پربسامد بوده و از طریق ایشان به یونانیان منتقل شده است.

در میان گزارش‌های برجای مانده درباره نام دریای اریتره، روایت آگاثارخیدس دقیق و روشن‌گر است. آگاثارخیدس تأکید می‌کند که «دریای اروتراس»^۲ که همان گستره دریا‌های جنوب ایران است، با آنچه «دریای سرخ»^۳ خوانده می‌شود، کاملاً متفاوت است؛ زیرا نام دریای نخستین، یادگار نامدارترین مرد آن دریاست و نام دریای دوم، اشاره به رنگ آب دارد (Schoff, 1912: 51). از این رو، اکنون تردید نیست که از نظر آگاثارخیدس و بعضی دیگر از نویسندگان یونانی، بر طبق یک روایت کهن ایرانی، دریای اریتره، نه دریای سرخ، بلکه «دریای اروتراس شاه» بوده است (ibid.: 50).

۱. برای مطالعه دریاب سنت شفاهی در ایران باستان، نگاه کنید به:

- M. Boyce, "Zariadres and Zar r", *BSOAS*, vol. 17, (1955), Pp. 463-477.
- Id., "The Parthian G s n and Iranian Minstrel Tradition", *JRAS*, (1957), Pp. 10-45.
2. Erythra thalassa (= Sea of Erythras)
3. Thalassa erythra (= Red Sea)

بنابراین، نکته قابل توجه آن است که باینکه در روزگاران جدید، همواره نام دریای اریتره را به‌منزله نامی یونانی^۱ بر بخشی از دریا‌های جنوب ایران، به‌طور خاص بر دریای عمان، اطلاق کرده‌اند، برخی از منابع کهن یونانی این نام را ایرانی برشمرده‌اند. اگر روایت بوخس، این ایرانی دور از وطن، حکایتی واقعی باشد و یا اگر دست کم، بخشی از واقعیت را بیان کرده باشد، این نکته به‌معنی حضور مؤثر و مستمر ایرانیان در خلیج فارس و دریای عمان (= دریای اروثراس) از آغاز عصر هخامنشی است. در این صورت، می‌توان به‌دنبال نامی ایرانی بود که این روایت با آن ارتباط داشته است.

اروثراس شکل یونانی تحریف‌شده «آریه‌رث»^۲ است. این نام، ایرانی و مرکب از دو بخش «آریه»، به‌معنی ایرانی یا آریایی و «رث»، به‌معنی گردونه یا ارابه است و در مجموع، «دارنده گردونه ایرانی / آریایی» معنا می‌دهد (Hinz, 1975: 40). این نام در میان ایرانیان عصر هخامنشی و حتی پس از آن، در میان ایرانیان ساکن در کاپادوکیا و پنتوس نیز رایج و حتی متواتر بوده است (Niese, 1895: 816- 820). اریه‌رث در طول تاریخ، به شکل‌های دیگری چون آریاراتس، آریارات و آریاسپ تحریف شده است (Justi, 1963: 23- 24).

به این ترتیب، یونانیان به‌قصد تغییر نام‌های ایرانی، با حذف و جابه‌جایی برخی واج‌ها، نام ایرانی «آریه‌رث» را به‌شکل واژه یونانی «اروثراس / اروثروس» تصحیف کرده، آن را به صورتی درآورده‌اند که در زبان یونانی بتوان از آن معنایی معادل دریای سرخ- که پیش‌تر از سوی یونانیان شناخته شده بوده است- افاده کرد. از این رو، دریای اریتره که در متن‌های کلاسیک یونانی رومی و سپس در متن‌های فرنگی، ابتدا به‌مفهوم تمامی دریا‌های جنوب ایران و پس از آن، به‌معنای دریای عمان در نظر گرفته شده، در واقع، شکل فاسد نامی ایران است: دریای آریه‌رث.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. به‌عقیده اسکاف، نام اریتره یونانی است و از هیچ واژه مصری یا سامی مشتق نشده است. در این باره، نگاه کنید به: Schoff, 1913: 350.

۷. عمان؛ نامی عربی یا ایرانی؟

ظاهراً به تحقیق دانسته نیست که از چه زمانی نام عمان بر بخش شرقی دریاهای جنوب ایران اطلاق شده است. به نظر می‌رسد در سده‌های نخستین اسلامی، تمامی پهنه دریاهای جنوب ایران «دریای فارس» خوانده می‌شد (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۵-۱۷). شاید کاربرد وسیع نام دریای عمان، نسبتاً جدید و مربوط به اواخر سده هفدهم م. به بعد باشد. احتمالاً پس از این زمان، به سبب برخی نظرگاه‌های سیاسی دولت‌های اروپایی و با این تصور نادرست که واژه «عمان» عربی است، بخشی از دریاهای جنوب ایران، «دریای عمان» نامیده شده است. با این حال، برخلاف آنچه برخی گفته‌اند^۱، «عمان» نامی کهن و دارای پیشینه تاریخی، و البته، ایرانی است.

عمان از دو بخش OW، به معنی «آب» - که هنوز در برخی از گویش‌های ایرانی به کار می‌رود^۲ - و بن مضارع nnn (از مصدر فعل لازم aaaaa a) در پهلوی، به معنی «ماندن / باقی ماندن / خانه» ساخته شده است (Horn, 1893: 215; MacKenzie, 1971: 54; Boyce, 1977: 56; Back, 1978: 229) و در مجموع، «مکان ماندن آب / مانداب» معنی می‌دهد. با توجه به ساخت این واژه، احتمالاً در دوره‌های اشکانی و ساسانی «اومان» برای نامیدن دست‌کم، بخشی از این دریا به کار می‌رفته و سپس، عرب‌ها و عربی‌نویسان، این نام را به شکل «عمان» تعریب و تصحیف کرده‌اند. در واقع، عرب که نمی‌توانسته است واژه اومان پهلوی را با «همزه» به درستی بخواند، برای نزدیک کردن قرائت کلمه به تلفظ اصلی، آن را با «عین» نوشته است. از همین روست که درباره «عمان»، به منزله یک واژه عربی، تاکنون ریشه‌شناسی قابل قبولی عرضه نشده است.

اومان در برخی متن‌های کلاسیک، بندری ایرانی در سواحل دریای کنونی عمان در منطقه مکران معرفی شده است. در متن مجهول المؤلف گزارش سفر در دریای اریتره^۳ (بند ۳۶)، تألیف شده در سده یکم میلادی، «اومانا»^۴ بازار شهری یاد شده که در دوره اشکانی، واسطه تجاری

۱. برای تفصیل در این باره، نگاه کنید به: امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۱ و ۱۷-۱۸.

۲. برای نمونه، نگاه کنید به: سروشیان، ۱۳۷۰: ۱۱؛ سلامی، ۱۳۸۴: ۲/۱۲۶؛ فره‌وشی، ۱۳۵۵: ۳۰؛ اشرفی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۴۹

و ۳۴۳؛ همایون، ۱۳۷۱: ۹۵.

3. *The Periplus of the Erythraean Sea*

4. *Ommana*

هند و عربستان شمرده می‌شده^۱ و یکی از تولیدات شناخته‌شده آن، قایق‌ها یا کشتی‌های کوچک پیوسته به دنبال یکدیگر، به نام «ماداراتا»^۲ بوده است. بطلمیوس، دانشمند سده دوم میلادی، نیز از این بندر به صورت «اومانن»^۳ به منزله مرکزی بازرگانی یاد کرده است (Ptolemy, 1998: 6/ 7). نام‌گذاری بندری مهم یا بخشی از سرزمین‌های ساحلی به نام دریایی که در کرانه آن جای گرفته است، البته بدون سابقه نیست و نمونه‌هایی از آن را می‌توان در متن‌ها و نقشه‌های قدیم و جدید یافت.

نتیجه‌گیری

در متن‌های یونانی باستان، دریا‌های جنوب ایران و نیز دریای سرخ (بحر احمر)، به نام «دریای اریتره» خوانده شده است. بیشتر پژوهشگران غربی در بررسی ریشه‌شناختی نام «اریتره»، آن را از واژه یونانی «اروترا» یا «اروتراس»، به معنی «سرخ‌فام»، برشمرده‌اند؛ اما این تسمیه درباره دریا‌های جنوب ایران درست نیست.

جست‌وجو در منابع کهن یونانی نشان می‌دهد که این نویسندگان استدلال‌های گوناگونی درباره نام دریای اریتره عرضه داشته‌اند. در این میان، گزارش آگاثارخیدس کنیدوسی در اواخر سده دوم ق. م.، در رساله درباره دریای اریتره جالب توجه است. یک بخش از این گزارش، از زبان یک ایرانی ساکن آتن به نام بُکسوس (در فارسی باستان: بوخش) برای آگاثارخیدس نقل شده است. بر این اساس، نام دریا‌های جنوب ایران از نام «اروتراس» که جزایر جنوب ایران را مسکون و آباد کرده بود، گرفته شده است.

از آنجا که ظاهراً نام‌های اروتراس و دریای اروتراس (اریتره) یونانی است و ریشه یونانی دارد، برخی از پژوهشگران، روایت آگاثارخیدس درباره نام دریا‌های جنوب ایران را به منزله روایتی استعاری و نمادین تفسیر کرده، نام دریای اریتره را دارای خاستگاه یونانی دانسته‌اند. با این همه،

۱. درباره منطقه عمان در دوره اشکانی، نگاه کنید به: وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۷.

2. madarata

3. Omanon

دقت در روایات نویسندگان یونانی نشان می‌دهد که اطلاعات ایشان درباره تاریخ و جغرافیای ایران، در کنار ارائه بخشی از واقعیت‌ها، مشحون از آگاهی‌های ناقص و مبهم و گاه، افسانه‌پردازی است. در این میان، شواهد موجود ثابت می‌کند که تعدادی از این گونه اطلاعات نادرست به عمد ساخته شده است و در عین حال، از روزگار اسکندر به بعد، تحریف نام‌های جغرافیایی مرسوم بود و نه تنها این تغییر اعلام جغرافیایی، نویسندگان یونانی و رومی دوره‌های پس از سردار مقدونی را به اشتباه انداخت، که عده‌ای از نامدارترین دانشمندان معاصر را نیز در مسیر استنتاج‌های نادرست قرار داد. به این ترتیب، یونانیان نام ایرانی دریا‌های جنوب ایران را که در عصر هخامنشی مشهور و متواتر بوده است، به نامی با ساختار زبانی یونانی تبدیل کردند. آشنایی یونانیان با دریای سرخ (بحر احمر) که به لحاظ مبادلات بازرگانی برای ایشان مهم بوده است و از قدیم آن را دریای اریتره (= دریای سرخ) می‌خوانده‌اند، سبب شده است که نام ایرانی دریا‌های جنوب ایران را تحریف و همان نام یونانی را بر پهنه این آب‌ها اطلاق کنند.

مطالعه نام‌شناختی اِروثراس این احتمال را تقویت می‌کند که این نام، شکل یونانی نام ایرانی «آریه‌رث» است. در واقع، نام ایرانی و شناخته‌شده «آریه‌رث» منشأ نام اریتره است. در عین حال، تأمل در نام امروزی بخش شرقی دریا‌های جنوب ایران، یعنی عمان، نشان می‌دهد که این نام نیز ایرانی است و اصل آن «اومان»، به معنی «مکان ماندن آب / مانداب» است. از این رو، نه تنها نام خلیج فارس، که نام‌های باستانی و کنونی دریای عمان نیز نام‌هایی با ریشه‌شناسی ایرانی است.

اختصارات

BSOAS = Bulletin of the School of Oriental and African Studies

col. = column

JAOS = Journal of the American Oriental Society

JRAS = Journal of the Royal Asiatic Society

Pauly = Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft, ed. G.

Wissowa.

sec. = section

منابع

- اشرفی خوانساری، مرتضی (۱۳۸۳). *گوش خوانساری*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۴۷). «دریای مکران و پارس یا دریای عمان». *بررسی‌های تاریخی*. س ۳، ش ۱۴.
- پیرنیا، حسن (۱۳۶۲). *ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب.
- سروشیان، جمشید سروش (۱۳۷۰). *فرهنگ بهدینان*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۴). *گنجینه گوش‌شناسی فارس*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۵). *واژه‌نامه خوری*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر و مرکز مردم‌شناسی ایران.
- مستوفی، احمد (۱۳۳۵). «سفر دریایی نثارخ در سواحل عمان و خلیج فارس». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. س ۳، ش ۴.
- همایون، همدخت (۱۳۷۱). *گوش افتری*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴). *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*. تهران: سمت.
- Arrian, (1966). *Anabasis of Alexander*. tr. E. I. Robson. Cambridge (Mass.) & London: The Loeb Classical Library.
- Back, M. (1978). "Die Sassanidischen Staatsinschriften". *Acta Iranica*. vol. 18. Téheran & Liège.
- Berger, H. (1907). "Erythra Thalassa". *Pauly*. Stuttgart.
- Bosworth, C. E. (1997). "The Nomenclature of the Persian Gulf". *Iranian Studies*. vol. 30. nos. 1- 2.
- Boyce, M. A. (1955). "Zariadred dddZa r". *BSOAS*. vol. 17.
- _____ (1957). "The Parthian Gnnnnand Iranian Minstrel Tradition". *JRAS*.

- _____ (1977). "Word- List of Manichaeen Middle Persian and Parthian". *Acta Iranica*. vol. 9a. Téhéran- Liège.
- Curtius Rufus, Quintus (1976). *History of Alexander the Great of Macedon*. tr. J. C. Rolfe. Cambridge (Mass.) & London: The Loeb Classical Library.
- Diodorus of Sicily (1968). *The Library of History*. Vol. 1- 2. tr. C. H. Oldfather. Cambridge (Mass.) & London: The Loeb Classical Library.
- Hallock, R. T. (1969). *Persepolis Fortification Tablets*. Chicago.
- Herodotus (1942). *The Persian Wars*. tr. G. Rawlinson. With an Introduction by F. R. B. Godolphin. New York.
- _____ (1957). *The Persian Wars*. Vol. 2. tr. A. D. Godley. Cambridge (Mass.) & London: The Loeb Classical Library.
- Hinz, W. (1975). *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*. Wiesbaden.
- Horn, P. (1893). *Grundriess der Neupersischen Etymologie*. Strassburg.
- Hourani, G. F. (1951). *Arab Seafaring*. Princeton.
- Justi, F. (1963). *Iranisches Namenbuch*. Hildesheim.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian*. New Haven.
- Ktesias von Knidos (1972). *Die Persika*. ed. & tr. F. W. König. Graz.
- MacKenzie, D. N. (1971) *A Concise Pahlavi Dictionary*. London.
- Mayrhofer, M. (1973). *Onomastica Persepolitana*. Wien.
- Muromtsev, A. M. (1977). "Red Sea". *Great Soviet Encyclopedia*. editor in chief: A. M. Prokhorov. New York & London.
- Niese, B. (1895). "Ariarathes". *Pauly*. München.
- Potts, D. T. (1985). "From Qadê to Mazûn: Four Notes on Oman, c. 700 BC to 700 AD". *The Journal of Oman Studies*. vol. 8. part 1.
- Ptolemy (1998). *Geography* (Book 6: Middle Easte, Central & North Asia, China). part 1. tr. S. Ziegler. Wiesbaden.
- Sabbly, O. S. (n. d.). *The History of Eritrea*. tr. M. Fawaz- al- Azem. Beirut: Dar al-Masirah.

- Salles, J. F. (1990). "Les Achéménides dans le Golfe arabo- persique". *Achaemenid History*. vol. 4. ed. H. Sancisi- Weerdenburg & A. Kuhrt. Leiden.
- Sarton, G. (1927). *Introduction to the History of Science*. Baltimore.
- Savory, R. M. (1980). "The Ancient Period". *The Persian Gulf States; A General Survey*. ed. A. J. Cottrell. Baltimore & London.
- Schoff, W. H. (1912). *Notes on The Periplus of the Erythraean Sea*. tr. W. H. Schoff. New York.
- _____ (1913). "The Name of the Erythraean Sea". *JAOS*. vol. 33. part 4.
- Schwartz (Ed.) (1893). "Agatharchides". *Pauly*. Stuttgart.
- Spuler, B. (1979). "Aral". *The Encyclopaedia of Islam*. New Edition. vol. 1. Leiden.
- Strabo (1966). *The Geography*. tr. H. L. Jones. vol. 5 & 7. Cambridge (Mass.) & London: The Loeb Classical Library.
- *The Peripuls of the Erythraean Sea* (1912). tr. Wilfred H. Schoff. New York.
- Wallinga, H. T. (1987). "The Ancient Persian Navy and its Predecessors". *Achaemenid History*. vol. 1. ed. H. Sancisi- Weerdenburg. Leiden.
- Wilson, A. T. (1928). *The Persian Gulf*. Oxford.

